

قالب‌های منطقی استدلال علی علیه السلام در جانشینی خود از منظر نهج البلاغه

آی سودا هاشم پور* / عبدالعلی شکر**

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۳۰ تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱۳

چکیده

اثبات جانشینی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در قالب استدلال منطقی، امری است که در بیانات حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه‌ها و نامه‌های ایشان در نهج‌البلاغه قابل توجه است. حضرت در این مسئله به صرف ادعای حق جانشینی بسنده نکرده است، بلکه ادعای خویش را با مستندات کافی و استدلال‌های قوی و منطقی همراه ساخته است. در این نوشتار تلاش شده است خطبه‌ها و نامه‌هایی که حضرت در آن‌ها به مسئله خلافت پرداخته و در برابر مخالفین به شایستگی‌های خویش احتجاج نموده‌اند، بررسی و در قالب‌های معمول و پذیرفته شده منطقی نشان داده شود. نتایج نشان می‌دهد که ادله ایشان بر اثبات جانشینی خویش پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علاوه بر استحکام مقدمات براهین، از ساختار و شکل منطقی صحیحی نیز برخوردار است؛ به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه شبهه و تردیدی باقی نمی‌گذارد. توانایی، شایستگی، خویشاوندی و توصیه‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مبنای استدلال‌های ایشان قرار گرفته است. در رویارویی با مخالفین، حضرت از قیاس جدلی نیز بهره می‌گیرد. هر چند در برهه‌ای از زمان، مصالح جامعه اسلامی ایجاب می‌کرد که حضرت برای پرهیز از تفرقه، طریق سکوت را برگزیند.

واژگان کلیدی

خلافت، نهج‌البلاغه، قیاس منطقی، علی علیه السلام

* دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی - دانشگاه اصفهان
Aysooda.hashempour@gmail.com
** دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)
Ashokr@rose.shirazu.ac.ir

مقدمه

رهبری جامعه اسلامی که خود عامل اساسی وحدت، انسجام و پیشرفت آن به شمار می‌رود، پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، میان مسلمانان در مورد این که چه کسی باید راه ایشان را ادامه دهد؟ اختلاف افتاد و موجب انشقاق و گسستگی تاریخی و دامنه‌داری شد که تاکنون آسیب‌های فراوانی بر پیکره اجتماع مسلمانان وارد ساخته است. این اختلاف که از حوزه نظر به میدان عمل نیز کشیده شد، به ابزاری برای اجرای نقشه‌های شوم دشمنان علیه اسلام و مسلمین مبدل شده است. به هر شکل، عموم مسلمانان اتفاق نظر دارند که پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ، جامعه اسلامی می‌بایست به دست فردی شایسته رهبری شود، چنان که امیر المومنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۰)

«امت به طور مطلق نیازمند رهبر و زمامدار است تا در پناه آن، اهداف مردم از جمله نیازها و امنیتشان محقق گردد. خواه زمامدار نیکوکار باشد خواه بدکار».

اما اختلاف در این است که آیا پیامبرگرامی اسلام ﷺ، امت مسلمان را بدون رهبر و جانشین رها کرد و انتخاب زمامدار را به عهده ایشان وانهاد، یا این که با تعیین جانشین، تکلیف امت بعد از خود را معلوم ساخت؟ در این باره حضرت علی علیه السلام تصریح می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله تکلیف امت خویش را با نشان دادن راهی روشن و نشانه‌ای معین آشکار ساخت (همان، خطبه ۱).

حضرت علی علیه السلام با بیان معیارهای شایستگی رهبری و برشمردن این نشانه‌ها در باب رهبری امت؛ بر حقانیت و اولویت خویش نسبت به جانشینی خود که یک منصب الهی^۱ نیز به شمار می‌رود، استدلال می‌کنند (همان، خطبه ۱۷۳-۱۶۴-۱۳۱). هدف حضرت این نبود که به هر قیمتی به حق خود دست یابد، بلکه وحدت امت اسلامی را بر هر امر دیگری ترجیح می‌داد (همان، خطبه ۵). از مجموع سخنان ایشان در کتاب شریف نهج البلاغه چنین بر می‌آید که حضرت بنای استدلال‌های خود در مسئله جانشینی پیامبر اسلام ﷺ را بر سه محور وصیت رسول خدا، شایستگی و

۱ - با توجه به این که حضرت علی (ع) در مقابل مخالفین قرار دارد و مخاطب استدلال‌های ایشان کسانی هستند که حق جانشینی را از او سلب نمودند، بیشتر از واژه خلافت استفاده شده است. در حالی که به اعتقاد متکلمین شیعی، امامت ایشان یک منصب الهی است که مستند به قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱، ص: ۱۶۹).



خویشاوندی با وی قرار داده است (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۱۶، ص: ۴۶۳). در این مقاله سعی شده است دلایل حضرت در اثبات جانشینی بلافصل خویش پس از رسول گرامی اسلام ﷺ را در قالب اشکال و قیاس‌های منطقی نشان داده شود تا معلوم گردد هر چند در برهه‌ای از تاریخ گوش شنوایی نبود یا فضای اختناق اجازه شنیدن سخن حق را نمی‌داد، اما آیندگان این سخنان را مقطعی و مشمول گذر زمان تلقی نخواهند کرد؛ چرا که قلمرو برهان، محدود به زمان نیست، بلکه عرصه‌های تاریخی را در می‌نوردد و چیزی جز تعصب جاهلانه مانع شفافیت و ظهور آن نخواهد شد. برای این منظور به بررسی خطبه‌ها و نامه‌هایی پرداخته‌ایم که امام علی (ع) با برهان و دلیل روشن، حق خلافت را از آن خود می‌داند (نهج البلاغه، خطبه ۲، و نامه ۲۸ و ۶). به این نکته نیز باید توجه داشت که قالب سازی عبارات حضرت در شکل‌های قیاس منطقی مستلزم تغییرات صوری جزئی می‌باشد؛ زیرا گاهی برخی مقدمات برهان به سبب اقتضای زبان محاوره‌ای و زیبایی کلام و یا بداهت و وضوح آن، محذوف است که در ساختار صوری قیاس ظاهر می‌گردد.

اثبات ضرورت وجود حاکم و زمامدار در جامعه (خ ۴۰)

در جنگ صفین هنگامی که با دسیسه امویان، امام علی (ع) ناگزیر به پذیرش حکمیت شد، خوارج چنین اظهار کردند که وی با پذیرفتن حکمیت، در کار خلافت خویش دچار تردید بوده است. از طرفی مدعی بودند که چون مسلمانان با او بیعت کرده بودند، ایشان حق نداشت در این باره داوری کند. به همین جهت شعار «لا حکم الا لله»^۱ سر دادند و معتقد بودند پاره‌ای از مسایل هست که بنده می‌تواند در آن داوری کند. اما مسایل دیگری نیز وجود دارد که حکومت مردمان در آن روا نیست. به همین جهت حضرت و تمام کسانی که به حکمیت روی آوردند متهم به کفر شدند (عسکری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۸۵).

حضرت علی (ع) در خطبه ۴۰ در برخورد با این ماجرا می‌فرماید:

«كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ؛ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا أَمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي أَمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَ يَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَ يَجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ وَ يَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ

۱ - اشاره به آیه شریفه: «إِن الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام/۵۷).



وَ يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِي حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَ يَسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ» (نهج- البلاغه، خطبه ۴۰)، «لا حکم الا لله سخن حقی است که از آن اراده باطل شده است. درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست؛ ولی این‌ها معتقد هستند زمامداری جز برای خدا روا نیست. در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد نیازمند هستند تا مومنان در سایه حکومت آنان، به کار خود مشغول و حتی کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در سایه استقرار حکومت، زندگی کنند. به وسیله حکومت، بیت المال جمع آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد، جاده‌ها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود. نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران در امان می‌باشند».

حضرت علی علیه السلام در این خطبه ضرورت وجود زمامدار را مطرح می‌کند؛ از این جهت که نظام اجتماع، برخلاف دیدگاه هرج و مرج طلبی و آنارشیمیستی^۱، جز با اقتدا و التزام به رهبری افرادی مقتدر که از تصمیم آنان تبعیت شود، امکان پذیر نیست (آشوری، ۱۳۵۱، ص: ۳۰-۳۲). آنارشیمیست‌ها در تاریخ اسلام در قالب گروهی به نام "خوارج" ظهور کردند (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ص: ۲۱۰).

قالب منطقی سخنان حضرت به شکل برهان خلف چنین است:

- اگر وجود زمامدار ضروری نباشد، امور جامعه ساماندهی نخواهد شد.

- اگر امور جامعه ساماندهی نشود، جامعه انتظام نخواهد یافت.

- درحالی که انتظام جامعه مفروض است (خلف).

نتیجه: چنین نیست که وجود زمامدار ضروری نباشد (وجود زمامدار ضروری است).

این برهان را می‌توان در قالب قیاس اقترانی نیز نشان داد:

- وجود زمامدار موجب ساماندهی امور جامعه است.

- هر آنچه موجب ساماندهی امور جامعه باشد، ضروری است.

نتیجه: وجود زمامدار ضروری است.

1 - Anarchistic.

اثبات ضرورت تعیین جانشین از طرف پیامبر ﷺ

حضرت علی رضی الله عنه در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید:

«خَلَفَ فِيكُمْ مَا خَلَفَتِ الْأَنْبِيَاءُ فِي أُمَّمِهَا إِذْ لَمْ يَتْرُكُوهُمْ هَمَلًا بَغَيْرِ طَرِيقٍ وَاضِحٍ وَلَا عَلِيمٍ قَائِمٍ»
(نهج البلاغه، خطبه ۱)، «رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در میان شما مردم جانشینی برگزیده است، همان‌طور که پیامبران گذشته برای امت‌های خود جانشین برگزیدند؛ زیرا آن‌ها انسان‌ها را هرگز سرگردان رها نکرده‌اند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار از میان مردم نرفتند».

طبق این بیان لازم است برای برقراری آنچه که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را در امور و مصالح مردم، شرع و سنت قرار می‌دهد، تدبیر و اندیشه شود. فایده این تدبیر، استواری خلق و پایداری آن‌ها بر معرفت خالق و ذکر همیشگی خدا و معاد و جلوگیری از فراموشی سنت و شرع، بعد از انقطاع وحی می‌باشد (ابن میثم، ۴۱۷ ق، ج ۱، ص: ۴۲۰). چیزی که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مانند سایر انبیا در میان مردم برقرار کرد، طبق فرمایش خودشان، هم کتاب و هم عترت و اهل بیت علیهم السلام بود؛ جانشینانی که شایستگی حفظ شریعت او را دارند؛ و این چیزی است که تنها در پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دیده می‌شود.

کلام حضرت در قالب برهان خلف چنین می‌شود:

- اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شما جانشین تعیین نکرده باشد، آنگاه امت را بدون راه روشن و نشانه‌ای پابرجا رها کرده است.

- اگر امت را بدون راه روشن و نشانه‌ای پابرجا رها کرده باشد، شریعت او به دست فراموشی سپرده خواهد شد.

- اگر شریعت او به دست فراموشی سپرده شود، نقض غرض است (خلف)

نتیجه: چنین نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در بین شما جانشین تعیین نکرده باشد.



۱ - در روایتی در باب مصادیق اهل بیت (ع) چنین آمده است: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) «إِنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي مِنَ الْعِثْرَةِ قَالَ أَنَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْأَيْمَةُ التَّسْعَةُ مِنْ وَدِّ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَهُمْ وَ قَائِمُهُمْ لَا يَفَارِقُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَ لَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حَوْضَهُ (طبرسی، ۱۳۹۰ ق، ص: ۳۸۶).



ویژگی‌های سزاوارترین افراد به خلافت

حضرت علی علیه السلام در خطبه ۱۷۳ از ویژگی‌های کسی که سزاوار خلافت است سخن به میان می‌آورد:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ فَإِنَّ شَعْبَ شَاعِبٍ اسْتُعْتِبَ فَإِنْ أَبِي قُوتِلَ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ [مَا] فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَزِجَعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَحْتَارَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳)، «ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر، و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد، تا اگر آشوب‌گری به فتنه انگیزی برخیزد، به حق باز گردانده شود، و اگر سرباز زد با او مبارزه شود. به جانم سوگند! اگر شرط انتخاب رهبر، حضور تمامی مردم باشد هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رأی، رهبر و خلیفه را انتخاب می‌کنند، که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت کننده، حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابی دیگر را خواهند داشت.»

در این عبارت حضرت علی علیه السلام ابتدا اشاره می‌کنند که سزاوارترین شخص برای حکومت چه کسی است. این بیان در قالب قیاس شکل اول چنین است:

- علی علیه السلام نیرومندترین فرد و آگاه‌ترین آنان است.^۱

- نیرومندترین فرد و آگاه‌ترین آنان شایسته زمامداری است.

نتیجه: علی علیه السلام شایسته زمامداری است.

در ادامه با استدلالی دیگر در قالب قیاس اقترانی شکل اول، بی‌آمدهای فرد شایسته را چنین بیان می‌کند:

- علی علیه السلام سزاوارترین فرد برای خلافت است.

- سزاوارترین فرد برای خلافت، فتنه‌گر را به حق باز می‌گرداند و اگر سرباز زند با او مبارزه می‌کند.

نتیجه: علی علیه السلام (در سایه خلافت و حکومت)، فتنه‌گر را به حق باز می‌گرداند و اگر سرباز زند با او

۱ - این مقدمه در عبارت ایشان محذوف است که در ادامه با قراین و شواهد کافی اثبات می‌گردد.

مبارزه می‌کند.

اثبات مقدمات برهان

ثبوت فضیلت شجاعت برای امام علیه السلام به تواتر روشن است تا آن جا که شجاعت علی در باره مردان شجاع ضرب المثل است (ابن میثم، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص: ۱۹۴). بر اساس شواهد متواتر تاریخی اسلام، او قهرمان بی بدیل میدین نبرد بدر و حنین، فاتح خیبر، حافظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله در احد است. همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله در ماجرای خندق در خصوص شجاعت او فرمود: «ضربة علی يوم الخندق أفضل من أعمال أمتی إلى يوم القيامة» (طبری املی کبیر، ۱۴۱۵ق، ص: ۶۴۸)، «ضربتی علی علیه السلام در روز خندق وارد کرد از اعمال امت من تا روز قیامت برتر است».

در زمینه دانش و آگاهی حضرت باید به این مهم توجه داشت که ایشان از کودکی در خانه رسول خدا پرورش یافت (عسکری، ۱۳۸۲، ج ۲، ص: ۴۰) و به دلیل همین قرابت بود که امام علیه السلام نخستین کسی بود که به رسول خدا ایمان آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله کاملترین مردم بود و در جایی که قبول، تام و موثر باشد، فعل قوی‌تر و تام‌تر خواهد بود و می‌دانیم که دانش در خردسالی، مانند نقشی است که بر سنگ می‌ماند. در همین راستا بود که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در مورد فضیلت دانش آن حضرت فرمودند: «أنا مدينة العلم و علی بأبئها» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص: ۲۱۲)، «من شهر علم و علی علیه السلام باب آن است». همچنین حضرت در وصف دانش خود می‌فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹)، «ای مردم قبل از آن که مرا از دست دهید از من بپرسید؛ زیرا من به راههای آسمان آشناتر از راههای زمین هستم». بنا بر این او در سخن، امیر بیان، در جنگ شیر ژیان و در دانش، سرآمد زمان است.

امر زمامداری و امامت مستلزم آن است که امام در اصول و فروع دین داناتر از دیگران باشد تا هر کاری را در جای خود انجام دهد، همچنین لازمه این امر، حفظ و مراعات حدود الهی و عمل به آنهاست. این امر مستلزم آن است که از همه افراد مردم زاهدتر و پارساتر و عادل‌تر باشد (ابن میثم، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص: ۶۲۴).



ثمره درخت پیامبر ﷺ اولی به خلافت است

پس از رحلت پیامبر اسلام ﷺ در ماجرای سقیفه هر یک از مهاجران و انصار خود را لایق‌تر از دیگری می‌پنداشت. بعضی انصار گفتند: از ما امیری، و از مهاجران امیری؛ ولی ابوبکر این رای را نپذیرفت و گفت چنین اقدامی وحدت مسلمانان را به هم می‌زند. امیر از ما و وزیران از انصار که بدون مشورت آنان کاری صورت نگیرد (شهیدی، ۱۳۸۸، ص: ۱۱۳ و ۱۱۴). وی در تأیید سخن خود روایتی از پیغمبر اسلام ﷺ نیز نقل کرد که فرموده است:

«الْإِمَامَةُ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمْ يَوْجَدْ إِمَامًا ضَلَّ أَوْ حَقَّ إِلَّا مِنْهُمْ» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص: ۱۳۳)، «ائمه از قریش است».

وقتی در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری ماجرای سقیفه را برای امام علیؑ بیان کردند، پرسید: انصار چه گفتند؟ پاسخ شنید که انصار گفتند: زمامداری از ما و رهبری از شما انتخاب گردد. امام علیؑ فرمود: چرا با آنها به این سخن رسول خدا استدلال نکردید که آن حضرت درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها در گذرید. پرسیدند که چگونه این حدیث انصار را از زمامداری دور می‌کند؟ پاسخ دادند: اگر زمامداری و حکومت در آنان بود سفارش کردن درباره آنها معنایی نداشت^۱ (شریف رضی، ۱۳۸۸، ص: ۸۳). سفارش کسی را به دیگری کردن به این معنی است که سفارش شونده متولی کارهای فرد یا گروهی است که مورد سفارش قرار گرفته‌اند. بدیهی است کسی که در باره او سفارش شده است، نمی‌تواند سرپرست سفارش شونده باشد. بنا بر این انصار مشمول زمامداری نخواهند بود.

استدلال حضرت در قالب قیاس استثنایی به شکل زیر است:

- اگر زمامداری و حکومت در انصار بود، سفارش کردن درباره آنها معنایی نداشت.
- لکن چنین نیست^۲.

۱ - لَوْ كَانَ الْإِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَكُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ (نهج البلاغه، خطبه ۶۷).

۲ - یعنی سفارش پیامبر (ص) در مورد آنان بدین معناست که آنان زمامدار نخواهند بود. قضاوت عرف در چنین موردی این است که توصیه به رعایت حال و شفاعت در حق مرئوس (افراد تحت سرپرست) به رئیس داده می‌شود، هیچ‌گاه به رعیت و افراد تحت قیمومت و سرپرستی نمی‌گویند مراقب دولت و سرپرست خود باشید. بنا بر این چون وصیت در حق انصار شده است، امامت و خلافت حق آنها نیست (ابن میثم، ۱۴۱۷، ج ۲، ص: ۳۹۹).

نتیجه: زمامداری و حکومت در انصار نیست.

سپس حضرت پرسیدند که قریش در سقیفه چه گفتند؟ جواب دادند: قریش می‌گفتند، ما از درخت رسالتیم! امام علیه السلام فرمودند: به درخت رسالت استدلال کردند، اما میوه‌اش را ضایع ساختند (شریف رضی، ۱۳۸۸، ص: ۸۳). در این عبارت نیز حضرت استدلال قریش (مهاجران) را مردود می‌دانند.^۱ مصداق «ثمره» از منظر حضرت، خود و اهل بیتش می‌باشند^۲؛ زیرا آنها میوه شاخه‌های پر برگ درخت اسلام‌اند، همان گونه که لفظ «شجره» را برای قریش به کار برده، لفظ «ثمره» را به عنوان استعاره در باره خود به کار گرفته است؛ و مقصود از تباه ساختن آن بزرگوار، سهل انگاری بود که در باره خلافت ایشان روا داشتند.

ممکن است منظور حضرت از میوه‌ای ضایع کردند، سنت خدا باشد. همان چیزی که مطابق اعتقاد و باور آن حضرت، ذیحق بودن آن بزرگوار را برای خلافت واجب می‌کرد. با این توضیح روشن است که سنت خدا ثمره پیامبر به شمار می‌رود و اهمال کاری مردم، ترك وظیفه‌ای بود که در رعایت حق امام علیه السلام صورت پذیرفت.

با این تفصیل، سخن امام علیه السلام به منزله برهانی است علیه قریش، مانند برهانی که علیه انصار اقامه کردند. تو ضیح برهان این است که اگر قریش از انصار به امر خلافت سزاوارتر بوده‌اند! به این دلیل بوده است که خود را شجره پیامبر معرفی کرده‌اند. به همین دلیل من بر قریش حق تقدّم دارم؛ زیرا من ثمره آن درخت هستم، میوه درخت به دو دلیل از درخت مهم‌تر است: یکی این که نزدیکی، قرابت و مزیت میوه برای صاحب درخت بسیار روشن است. دیگر این که منظور از کشت درخت و



۱ - ایشان در بیانی دیگر در قالب نظم، تصمیمات سقیفه را به شکل مستدل نادرست معرفی می‌کنند:
«فإن كنت بالشورى ملكة أمورهم فكيف بهذا والمشيرون غيب
وإن كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك أولى بالنبي وأقرب» (نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰).
«اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی چه شورایی بود که مشورت دهندگان در آنجا نبودند، و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجّت آوردی، دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند».

۲ - از امام باقر (ع) در تفسیر آیه شریفه: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْتِي رِبَّهَا» (ابراهیم / ۲۴-۲۵) نقل شده است که فرمودند:
«شجره پیامبر، فرع آن علی (ع)، ثمره آن حسن و حسین (ع)، شاخه آن فاطمه (س)، شعبه‌های مختلف آن سایر ائمه فرزندان فاطمه (س)، و برگ‌های سبز آن، شیعیان و محبّان اهل بیت و علی (ع) هستند» (حسکائی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص: ۴۰۶).



تولید آن در حقیقت میوه است و اگر درخت اهمیت دارد به دلیل میوه آن است. بنا بر این حق اعتراض برای از صاف نسبت به خلافت قریش همچنان باقی است و یا این که خلافت حق حضرت باشد. چه اگر شجره بودن قریش دلیل معتبری برای خلافت باشد، به همین دلیل خلافت حق ثمره است نه شجره (ابن میثم، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص: ۴۰۰).

استدلال فوق به شکل قیاس مرکب مفصول^۱ به قرار زیر است:

- خلافت حق شجره پیامبر ﷺ است.

- شجره پیامبر ﷺ، ثمره و میوه دارد.

- ثمره و میوه شجره پیامبر ﷺ علی علیه السلام است.

نتیجه: خلافت حق علی علیه السلام است (چون اصل در شجره، میوه آن است).

استدلال در قالب قیاس اقترانی شکل اول نیز چنین خواهد بود:

- علی علیه السلام ثمره شجره پیامبر ﷺ است.

- ثمره شجره پیامبر ﷺ اولی به خلافت است (چون اصل در شجره، میوه آن است).

نتیجه: علی علیه السلام اولی به خلافت است.

اولویت وحدت جامعه اسلامی بر دعوی خلافت

حضرت علی علیه السلام با توجه به شرایط موجود، ترجیح می‌دهد مدتی از حق خلافت صرفنظر کند تا وحدت جامعه اسلامی حفظ شود؛ چرا که یکی از اهداف اصلی خلافت نیز حفظ وحدت و انسجام جامعه اسلامی است. به همین جهت هنگامی که «پس از رحلت پیغمبر ﷺ و پیش آمدن جریان سقیفه، عباس و گروهی از بنی‌هاشم و ابوسفیان نزد ایشان آمدند و از او خواستند که با او به عنوان خلیفه بیعت کنند. ابوسفیان گفت: اگر اجازه دهی با جمعی انبوه، سواره و پیاده از تو حمایت خواهم کرد. علی علیه السلام که از سابقه و نظر ابوسفیان راجع به اسلام آگاه بود و شرایط زمان را نیز مساعد نمی‌دید، درخواست آنها را رد کرد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۳، ج ۱، ص: ۲۲۱؛ ابن جوزی، ۱۴۱۸ق،

۱ - «قیاس مرکب به دو نوع موصول و مفصول تقسیم می‌شود. قیاس مفصول قیاس مرکبی است که نتیجه به صورت بالفعل پس از مقدمات ذکر نمی‌شود، بلکه در ضمن مقدمات مندرج است. این قیاس در علوم مختلف رایج است و به جهت وضوحی که در نتایج متوسط آن موجود است، این نتایج متوسط، معمولاً حذف می‌شود» (الشهرزوری، ۱۳۸۳، ص: ۳۵۷).

أَيُّهَا النَّاسُ شُفُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفْنِ النَّجَاةِ وَ عَرَّجُوا عَنِ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ
 وَضَعُوا تِيَجَانَ الْمُفَاخِرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ هَذَا مَاءٌ أَجْنُ
 وَ لُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَ مُجْتَبَى النَّمْرَةِ لِغَيْرٍ وَ قَتَّ إِنْبَاعَهَا كَالزَّرَارِعِ بِغَيْرِ
 أَرْضِهِ. (نهج البلاغه، خطبه ۵)، «ای مردم؛ امواج فتنه‌ها را با کشتی نجات^۱
 در هم بشکنید و از اختلاف و پراکندگی بپرهیزید و تاج‌های فخر و برتری جویی
 را بر زمین نهید».

حضرت مصلحت اسلام و اتحاد مسلمانان را مد نظر دارد و مادامی که این مهم محقق است هیچ
 نظری به خلافت خود ندارد. ایشان می‌فرماید:

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَيُّ أَحَقِّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَ اللَّهِ لِأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ
 الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَى خَاصَّةٍ أَلْتَمَسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ
 زُهداً فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زُبُرِجِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۷۴)، «شما
 خود می‌دانید من از همه برای خلافت شایسته‌تر هستم. به خدا سوگند مادامی
 که کار مسلمین رو به راه باشد و تنها بر من جور و جفا شده باشد، مخالفتی
 نخواهم کرد». در این شرایط است که حضرت کناره‌گیری از خلافت را نه تنها
 مایه بدبختی امت نمی‌داند، بلکه آن را علت رستگاری خود و آرامش مردم نیز
 بر می‌شمارد: أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَاخَ (نهج البلاغه، خطبه ۵)،
 «رستگار شد آن کس که با یاران به پا خاست یا کناره‌گیری نمود و مردم را آسوده
 گذاشت».

عبارت پایانی ایشان استدلالی است بر اقداماتی که بر اساس مقتضیات زمان انجام گرفت. گاهی
 رستگاری در قیام و گاهی در کناره‌گیری از آن است. هر زمان شرایط مناسب بود، قیام می‌کند و
 چنانچه مصلحت اقتضا کند، از این حق به طور موقت در می‌گذرد. بیان حضرت مطابق قاعده حذف

۱- اشاره به سخن معروف پیامبر (ص) که فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج: ۲، ص:
 ۳۸۰).



ترکیب فصلی^۱ در منطق جدید چنین است:

- با یاران به پا می خیزم یا کنار می‌گیرم.

- اگر با یاران به پا خیزم رستگار می‌شوم.

- اگر کنارگیری کنم رستگار می‌شوم.

نتیجه: به پا خیزم یا کنارگیری کنم رستگارم.

صورت برهان و استدلال فوق به زبان منطق جدید چنین است:

$PVQ, P \rightarrow R, Q \rightarrow R \vdash R$	
1(1) PVQ	ف
P \rightarrow R	2(2)
3(3) Q \rightarrow R	ف
4(4) P	ف
2,4(5) R	م، ۴، ۲
6(6) Q	ف
6,3(7) R	م، ۶، ۳
1,2,3(8) R	ح V، ۷، ۶، ۵، ۴، ۱

منظور امام علیه السلام این است که کناره‌گیری فعلی من از امامت نه تنها معصیت خدا نیست، بلکه در این شرایط عامل رستگاری نیز به حساب می‌آید. اما از آنجایی که در حال حاضر به علت نداشتن نیروی کافی و شرایط مناسب، نمی‌توانم به پا خیزم و امامت را محقق سازم، بهترین گزینه سکوت و حفظ وحدت و انسجام جامعه اسلامی است. لازم به یادآوری است که مطابق نظر علمای امامیه (ر.ک: مظفر نجفی، ۱۴۲۲ق، ص: ۳۶)، مقام امامت اگر یک منصب الهی باشد با فعلیت نیافتن آن، ساقط

۱ - طبق این قاعده اگر در فرض $A \vee B$ (A یا B) یکبار با فرض A به نتیجه‌ای به نام C برسیم و یکبار با فرض B به همان نتیجه دست یابیم، به این معنی است که C حاصل فرض $A \vee B$ است. اما از آنجا که نمی‌دانیم کدامیک از A یا B صادق است، اگر بخواهیم از $A \vee B$ ، C را نتیجه بگیریم، باید نشان دهیم که هم از A می‌توان C را نتیجه گرفت و هم از B (ر.ک: موحد، ۱۳۹۳، ص: ۴۲). در اینجا A همان قیام برای احقاق حق، B کناره‌گیری از آن و C به «رستگاری» اشاره دارد.

نمی‌شود؛ چون انتصاب الهی است.

اهل بیت، میراث رسالت

حضرت علی علیه السلام در خطبه دوم نهج البلاغه قصد دارند از راه بیان شایستگی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اثبات کنند که آنان شایسته‌ترین میراث رسالت هستند، و از این طریق برای اثبات جانشینی خودشان دلیل روشن و منطقی اقامه کنند:

«هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَ لَجَأُ أَمْرِهِ وَ غَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ مَوْئِلُ حُكْمِهِ وَ كُهُوفُ كُنْبِهِ وَ جِبَالُ دِينِهِ بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَ أَذْهَبَ ارْتِعَادَ فَرَائِصِهِ. زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْعُزُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبُورَ لَا يَفَاسُ بِأَلٍ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَ لَا يَسْوَى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ النَّالِيُّ وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمْ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲)، «عترت پیامبر صلی الله علیه و آله جایگاه اسرار خداوندی و پناهگاه فرمان الهی و مخزن علم خدا و مرجع احکام اسلامی، و نگهبان کتاب‌های آسمانی و کوه‌های همیشه استوار دین خدایند. خدا به وسیله اهل بیت علیهم السلام پشت خمیده دین را راست نمود و لرزش و اضطراب آن را از میان برداشت. برابر فاسدانی که تخم گناه افشاندند، و با آب غرور و فریب آبیاری کردند، و محصول آن را که جز عذاب و بدبختی نبود برداشتند! کسی را با خاندان رسالت نمی‌شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبرند با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر صلی الله علیه و آله اساس دین، و ستون‌های استوار یقین می‌باشند. شتاب کننده، باید به آنان بازگردد و عقب مانده باید به آنان ببیوندد؛ زیرا ویژگی‌های حق ولایت به آنها اختصاص دارد و وصیت پیامبر نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آنها تعلق دارد. هم اکنون (که خلافت را به من سپردید) حق به اهل آن بازگشت، و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، باز گردانده شد».

عبارت حضرت در قالب قیاس مرکب مفصول چنین است:

- علی علیه السلام از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است.
- هرکس از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، اساس دین و ستون یقین است.
- هرکس اساس دین و ستون یقین باشد، دارای حق ولایت و امامت است.

در اثبات جانشینی خود از منظر نهج البلاغه
قالب‌های منطقی استدلال‌های علی (ع)





- کسی که دارای حق امامت است، صاحب جانشینی و وراثت پیامبر ﷺ است. نتیجه: علی علیه السلام صاحب جانشینی و وراثت پیامبر ﷺ است. هدف حضرت از بیان این خطبه، معرفی جایگاه خاندان رسول گرامی اسلام ﷺ و ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام و اثبات جانشینی این خاندان در امر امامت است.

خویشاوندی معیار دیگر حق جانشینی

در قسمتی از نامه ۲۸ نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام خطاب به معاویه، فضایل بنی‌هاشم و نیز فصاحت بنی‌امیه را بیان می‌کند. ایشان در این نامه از طریق بیان فضیلت بنی‌هاشم حق امامت را برای خود اثبات می‌کند. ایشان یکبار با ذکر خویشاوندی و بار دیگر با ذکر اطاعت از خدا، برای حق خلافت خویش استدلال می‌کند^۱ و با اشاره به بیان قرآن کریم که می‌فرماید:

«أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال/۷۵)، «خویشاوندان، در کتاب خدا، بعضی بر بعضی دیگر سزاوارترند»، اثبات می‌کند که خویشاوندان پیامبر ﷺ بر خلافت پس از وی سزاوارتر هستند.

در ادامه نامه، به این آیه اشاره می‌کند که فرموده است:

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۶۸)،

«سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است».

حضرت با ذکر این آیه بار دیگر بیان می‌کند که از راه اطاعت خدا و پیامبر ﷺ نیز سزاوارتر از دیگران به امر خلافت است؛ زیرا معاویه نه خویشاوند پیامبر ﷺ و نه مطیع امر او بود (ترجمه دشتی از کتاب شریف رضی ۱۳۸۸ ص ۳۶۷).

۱ - «فَتَحْنُ مَرَّةً أَوْلَىٰ بِالْقَرَابَةِ وَ تَارَةً أَوْلَىٰ بِالطَّاعَةِ وَ لَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَى الْأَنْصَارِ يَوْمَ السَّقِيفَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ ص فَلَجُوا عَلَيْهِمْ فَإِنْ يَكُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَكُمْ» (نهج البلاغه، نامه ۲۸).



عبارات فوق در قالب قاعده حذف ترکیب فصلی^۱ چنین است:

- در امر خلافت یا خویشاوندی نافذ است یا اطاعت.
- اگر خویشاوندی نافذ باشد، آنگاه علی علیه السلام از همه سزاوارتر است (این نامه برتری علی علیه السلام و سایر امامان را ثابت می‌کند).
- اگر اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله نافذ باشد، آنگاه علی علیه السلام (و سایر امامان بعد از او) سزاوارتر از دیگران هستند.

نتیجه: در هر دو صورت علی علیه السلام سزاوارتر از دیگران است.

صورت برهان و استدلال فوق به زبان منطق جدید به همان شکلی است که گذشت.

استدلال جدلی با معاویه

حضرت علی علیه السلام در نامه ششم نهج البلاغه که پس از جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، توسط جریر بن عبدالله برای معاویه فرستاده شد؛ می‌فرماید:

«إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا» (نهج البلاغه، نامه ۶)، «همانا کسانی با من بیعت کردند که با ابا بکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت کردند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر انتخاب کند و آن کس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است». در اینجا منظور از امامت همان خلافت است (شریف رضی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۷).

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، امام علیه السلام بر سبیل الزام و با روش مناظره و قیاس جدلی بر اساس ادعای معاویه سخن می‌گوید، نه این که خلافت خلفای پیشین را بر حق بداند (نراقی، ۱۳۸۰، ص: ۱۷۹). معاویه که خود را منصوب از ناحیه عمر و عثمان می‌دانست، استدلال می‌کرد که خلافت آنان صحیح است؛ زیرا مهاجران و انصار با آنان بیعت کرده‌اند. امام علیه السلام هم از این نکته استفاده کرده و

۱ - در منطق جدید به این قاعده، قاعده حذف «یا» (ح ۷) گفته می‌شود (ر.ک: موحد، ۱۳۹۳، ص ۴۲).



می‌فرماید طبق این اظهارات، معاویه باید از من نیز تبعیت کند؛ زیرا همان مهاجران و انصار با من نیز بیعت کردند و برای معاویه عذری نمی‌ماند. صرف نظر از این که امام از جانب خدا و پیامبر ﷺ منصوب شده باشد.

حضرت علی علیه السلام در این نامه ناچار معیارهای مورد قبول معاویه را طرح می‌کند و از او اعتراف می‌گیرد که خلیفه را یا مردم باید انتخاب کنند، یا شورای مسلمین. البته جواب معاویه مشخص است. سپس حضرت می‌فرماید طبق باور شما، هم مردم و هم شورای مسلمین من را انتخاب کرده‌اند. استدلال حضرت در قالب قاعده حذف ترکیب فصلی، چنین خواهد بود:

- بیعت مردم را قبول داری یا نظر شورا را می‌پذیری .
 - اگر بیعت مردم را قبول داری، پس مردم با من بیعت کردند.
 - اگر شورا را قبول داری پس شورای مهاجر و انصار مرا برگزیدند.
- نتیجه: در هر دو حالت، من جانشین و خلیفه هستم.
- صورت برهان و استدلال فوق به زبان منطق جدید مانند مورد قبلی است.

نتیجه

حضرت علی علیه السلام در برخورد با مسئله جانشینی پس از رحلت رسول گرامی اسلام ﷺ، متناسب با شرایط مختلف و افراد مختلف عمل کرده است. گاهی قیاس برهانی اقامه می‌کند و گاهی در برخورد با مخالفینی چون معاویه از قیاس جدلی بهره می‌گیرد. آن حضرت استدلال خویش را بر سه محور توانمندی و شایستگی در امر خلافت، وصایای پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ و خویشاوندی با آن حضرت بنا می‌کند. البته در این میان اگر امر دایر مدار وحدت مسلمین و حق خلافت ایشان باشد، انسجام و کیان جامعه اسلامی را ترجیح می‌دهد؛ چرا که قراین نشان می‌دهد وی مانند برخی دنیا طلبان تشنه قدرت نبود که بخواهد جامعه و انسجام آن را فدای خود کند. نکته اساسی که از نتایج اصلی نوشتار حاضر به شمار می‌رود این است که بیانات حضرت در اثبات نادرستی تصمیم اصحاب سقیفه، نه تنها دور از هرگونه مغالطه یا تکلف است؛ بلکه به لحاظ محتوا و ساختار، منطبق با اصول و قواعد منطق

است. براهین و استدلال‌های ایشان در اثبات حق جانشینی، در قالب‌های مختلف منطقی قابل بیان است. خطاب ایشان نه تنها با مخالفین، بلکه با عقل آزاد اندیش انسانی در خارج از محدوده زمانی و جو اختناق است.

در اثبات جانشینی خود از منظر نهج البلاغه
قالب‌های منطقی استدلال‌های علی (ع)



منابع و مأخذ

قرآن کریم.

آشوری، داریوش؛ فرهنگ سیاسی؛ تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۱.

ابن ابی الحديد؛ شرح نهج البلاغه؛ قم، مکتبه آیت الله المرعشی، ۱۳۸۳.

ابن جوزی، سبط؛ تذکرة الخواص من الأمة فی ذکر خصائص الأئمة؛ قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.

بحرانی، ابن میثم؛ شرح نهج البلاغه، ترجمه محمدی مقدم و نوابی، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۴۱۷ق.

جمعی از نویسندگان؛ امامت پژوهی (بررسی دیدگاههای امامیه، معتزله و اشاعره)؛ زیر نظر دکتر یزدی مطلق، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱.

حسکانی، حاکم ابوالقاسم؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ تهران، موسسه طبع و نشر، ۱۴۱۱ق.

دیلمی، شیخ حسن؛ إرشاد القلوب إلى الصواب؛ قم، شریف رضی، ۱۴۱۲ق.

سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی؛ نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی، تهران، انتشارات پیام عدالت، ۱۳۸۸.

سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی؛ نهج البلاغه؛ قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
شهرزوری، شمس الدین؛ رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية؛ تهران، موسسه حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۳.

شهیدی، سید جعفر؛ تاریخ تحلیلی اسلام؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۸.

شهیدی، سید جعفر؛ تاریخ تحلیلی اسلام؛ نهج البلاغه؛ ترجمه شهیدی تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.

صدرالمتألهین؛ المظاهر الإلهية فی أسرار العلوم الكمالية؛ مقدمه و تصحیح و تعلیق از سید محمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۷۸.

طبرسی، احمد بن علی؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ق.

طبرسی، فضل بن الحسن؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ تهران، اسلامیه، ۱۳۹۰ق.
طبری، محمد بن جریر بن رستم؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیه السلام؛ تحقیق:
احمد محمودی، قم، موسسه الواصف، ۱۴۱۵ق.

عسکری، سید مرتضی؛ معالم المدرستین؛ تهران، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۲ق.
عسکری، سید مرتضی؛ نقش ائمه در احیای دین؛ تهران، مرکز فرهنگی انتشارات منیر،
۱۳۸۲.

مجلسی، محمد باقر؛ بحار الأنوار؛ بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار استاد شهید مطهری؛ تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸.

مظفر نجفی، محمد حسن؛ دلائل الصدق لنهج الحق؛ قم، موسسه آل البيت، ۱۴۲۲ق.

موحد، ضیاء؛ درآمدی به منطق جدید؛ تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰.

نراقی، ملامهدی؛ شهاب ثاقب در امامت؛ بی جا، کنگره بزرگداشت محققان نراقی، ۱۳۸۰.